

چارلز مارگریو تیلور متولد ۵ نوامبر ۱۹۳۱، فیلسوفی کانادایی است که خدمات ارزشمند و درخور توجهی به فلسفه سیاسی، فلسفه علوم اجتماعی و تاریخ فلسفه کرده است. او را اغلب کمونیست می‌دانند هر چند، خود از این برچسب ناخشنود است. تیلور فیلسوفی کاتولیک مسلک است. وی دو مدرک لیسانس خود را به ترتیب در دانشگاه مک‌گیل در رشته تاریخ به سال ۱۹۵۲ و کالج بالیول آکسفورد در رشته فلسفه و سیاست و اقتصاد به سال ۱۹۵۵ دریافت کرد. چارلز در مقطع فوق لیسانس (۷۱-۱۹۶۰) نیز افتخار شاگردی آیزیا برلین و جی.ام. آنسکم را داشت. دکترای فلسفه خود را نیز از دانشگاه آکسفورد در سال ۱۹۶۱ گرفت. تیلور سال‌ها به تدریس نظریه‌های علوم اجتماعی و سیاسی در دانشگاه آکسفورد پرداخت و تا مدت‌ها استاد علوم سیاسی و فلسفه دانشگاه مک‌گیل در مونترال کانادا بود. فلسفه عملی - فلسفه علوم اجتماعی، نظریات سیاسی، تفکر فلسفی یونان، فلسفه اخلاق، فلسفه زبان و فرهنگ مدرنتیبه غرب، نظریه‌های معنا، زبان و سیاست و ایده‌آلیسم آلمانی از جمله حوزه‌های مورد مطالعه و علاقه این فیلسوف بزرگ به شمار می‌روند. تیلور شاگردان متعددی تربیت کرد که هر یک اکنون در زمره نظریه‌پردازان و فیلسوفان برجسته جهان به شمار می‌روند.

بهانه معرفی اجمالی این فیلسوف بزرگ، دریافت جایزه تمپلتون در ۱۴ مارس ۲۰۰۷ توسط اوست. ارزش این جایزه هشتصد هزار پاند و معادل یک و نیم میلیون دلار است. این جایزه از سوی بنیاد جان تمپلتون در سازمان ملل از سال ۱۹۷۳ به ممتازان عرصه علم و فرهنگ اعطا می‌شود. دلیل اعطای جایزه به تیلور نیز آن است که او به مدت تقریباً پنجاه سال معتقد بوده است تنها راه حل مسائلی نظیر خشونت و تعصب و تحجر بررسی توأمان ابعاد سکولار و دینی این مقولات است.

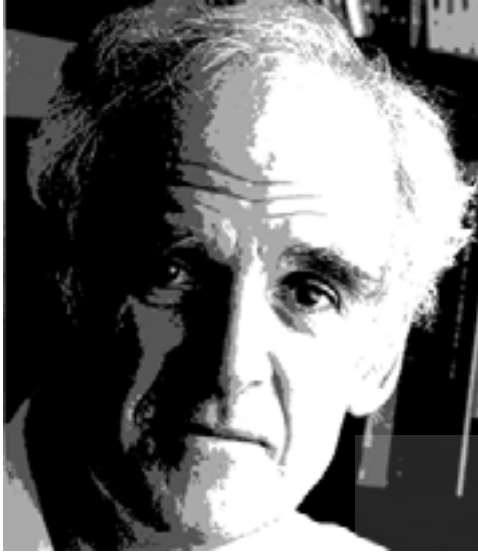
یکی از پرسش‌های جدی میان فرهنگ و ملل مختلف آن است که تفکر معنوی چه نقشی در دنیای قرن بیست و یکم ایفا می‌کند؟ تیلور ۷۵ ساله بیش از ۴۵ سال بر این نکته پای می‌فشارد که تکیه و تأکید یکسره به دیدگاه‌ها و مواضع سکولار جز به آشفتگی، سردرگمی و نتایج ناصواب نمی‌انجامد. او چنین رویکردی را ناقص دانسته و آن را مانعی بر سر راه نگاه‌های تیزبین و حساس می‌داند که مددکار جامعه جهانی هستند؛ آن هم در شرایطی که بر خورد و فرهنگ‌ها، ملیت‌ها و ادیان روز به روز شکل و صبغه خاص و وخیمی به خود می‌گیرد. مسأله اصلی تیلر در خصوص امر سکولار و امر دینی (معنوی) آن است که نشان دهد یکی از این دو، بدون دیگری فرجامی مخاطره‌انگیز دارد، او در این باره در جایی چنین می‌گوید: «جدایی علم طبیعی و دین برای هر دو طرف زیان‌آور است، اما این مسأله نیز درست است که گوش و چشم فرهنگ انسان‌ها و علوم اجتماعی روز به روز نسبت به معنویت کر و کور می‌شود.» «ما نیاز مبرمی به فهم و درک جدیدی از گرایش بشریت به خشونت داریم؛ درک و فهمی که شامل گزارش کاملی از عطش بشر برای معنا و گرایش معنوی است؛ گرایشی که تمایل انسان‌ها به خشونت دستامد انحراف از آن است. اما مادامی که این افسانه مغرورانه را بپذیریم که افراد همانند ما - مؤمنان یا سکولارهای روشن‌اندیش - بخشی از این مسأله نیستند، حتی نمی‌توانیم بینیم که به کجا باید بنگریم. و اگر به این نوع تفکر مغشوش مجال غلبه و تفوق بدهیم، متحمل بهای سنگینی خواهیم شد.» تیلور مدت‌هاست که با آن‌چه بسیاری از جامعه‌شناسان آن را بدیهی انگاشته‌اند مخالفت کرده است: و

گذری بر اندیشه‌ها و آثار چارلز تیلور

به بهانه دریافت جایزه جهانی تمپلتون

علیرضا رضایت

آن این که جنبش عقلانی که در عصر روشنگری آغاز شد، مفاهیمی از قبیل اخلاق و معنویت را صرفاً به مثابه مغالطه‌های تاریخی (سهوهای تاریخی) شگفت‌آور عصر خرد معرفی می‌کند. به گفته او، این رویکرد جامعه‌شناختی تنگ‌نظرانه و فروکاهش‌گرایانه به اشتباه، کل بحث چرایی و چگونگی اشتیاق انسان‌ها به معنا را انکار می‌کند و این، به نوبه خود حل و فصل مسائل و مشکلات مربوط به خشونت و نژادپرستی و جنگ را غیرممکن می‌سازد.



چارلز تیلور

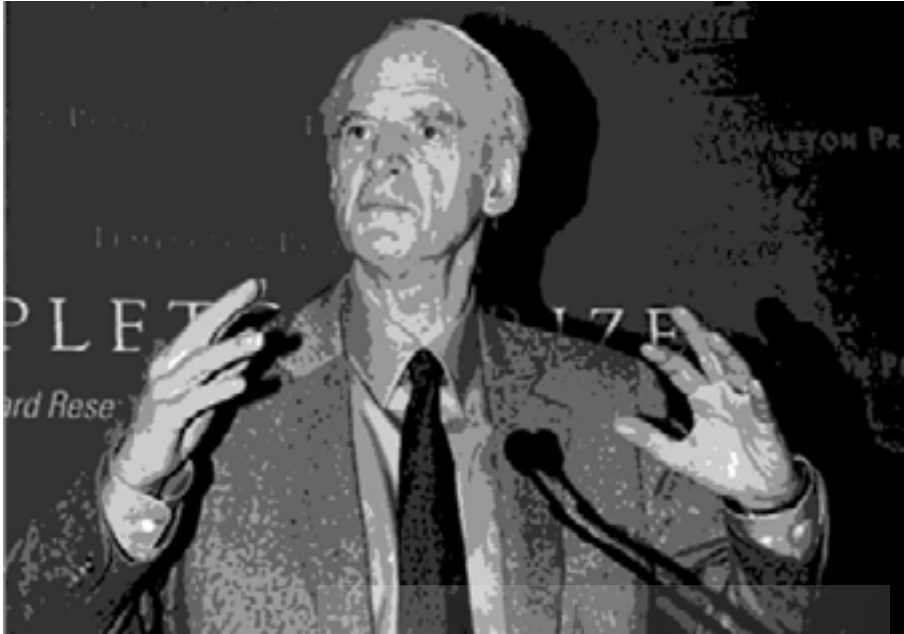
تیلور در دوران حیات فکری خویش بر ورود و دخول ابعاد معنویت به مباحث مربوط به سیاست عمومی، تاریخ، زبان‌شناسی، ادبیات و هنر یک از جوانب علوم انسانی و علوم اجتماعی تأکید داشته است. جان تمپلتون، رئیس بنیاد جهانی جایزه تمپلتون می‌گوید: «تیلور با تحلیلی دقیق، دانشی کامل و زبانی قدرتمند، آتشین و پرشور، بینشی جدید و محرز به ما می‌دهد که در کی تازه و نو از بسیاری مسائل جهانی پیدا می‌کنیم؛ آن سان که به طور بالقوه قادر خواهیم بود، در راستای حل و فصل آنها برآییم.» دیوید مارتین استاد جامعه‌شناسی دانشکده اقتصاد لندن درباره تیلور می‌گوید: «تلاش او بسیار گسترده است و مسائل و موضوعاتی را پوشش می‌دهد که برای دغدغه‌های معاصر و امروزی جهان، محوری‌اند... او تکامل تاریخی ابعاد سکولار و دینی جهان در تعامل با یکدیگر را نیک بررسی کرده است.»

تیلور پس از خواندن تاریخ به سراغ فلسفه رفت، او در آکسفورد با چیزی مواجه شد که خود آن را «خصوصیتی آشفته و بی‌نظم» با عقاید مذهبی توصیف می‌کند. وی در واکنش به این امر رهیافت‌های به اصطلاح عینی روانشناسی، علوم اجتماعی، زبان‌شناسی، تاریخ و دیگر رشته‌های علوم انسانی را زیر سؤال برد. در مقطع دکتری انتقادی کوبنده و آتشین از رفتارگرایی روانشناختی کرد که بر اساس آن تمام کنشهای انسانی را می‌توان بدون در نظر گرفتن اندیشه یا معنای ذهنی، صرفاً به عنوان یک کنش تبیین کرد. کتاب تبیین رفتار که در سال ۱۹۶۴ منتشر شد، دستامد تلاش او در این زمینه است. سپس به سراغ هگل رفت، فیلسوفی که پیشتر تأمل عمیق در خصوص مفاهیم مدرنیته بود؛ قلمرویی که تیلور اکنون قصد دارد

از نو در آن به کنکاش بپردازد. کتاب هگل (۱۹۷۵) و هگل و جامعه مدرن (۱۹۷۹) (این کتاب به هفت زبان، از جمله فارسی ترجمه شده است؛ طرح نو، ۱۳۸۱) محصول تلاش او در این حوزه بود. تیلور در سال ۱۹۹۲ مقاله‌ای را در کتاب چندفرهنگ‌گرایی و سیاست بازناسی منتشر ساخت که به تفصیل به تأثیر مدرنیته بر مفاهیم «هویت» و «خود» پرداخته بود. این مقاله تأیید سیاسی عمیقی بر جای گذاشت. او در سخنرانی خود به سال ۱۹۹۷ در دیتون، اوهایو، اعلام کرد که کلیسای کاتولیک با در نظر گرفتن مدرنیته غرب، به عنوان تمدنی در میان بسیاری از تمدن‌هایی که در آن مسیحیت در آن‌ها تبلیغ و به آن عمل می‌شود، جایگاه خود را درون دنیای مدرن بازمی‌یابد. این امر از یک سو، یکسان‌انگاری کامل با تمدن اروپایی را منتفی می‌کند که (پیام مسیحیت را کم

اثر می‌کند) و از دگرسو، مانع از این می‌شود که مدرنیته را آنتی‌تز یا دشمن دین مسیحیت بدانیم. این مسأله در کتابی با عنوان یک مدرنیته کاتولیکی؟ در ۱۹۹۹ مجال انتشار یافت. تیلور در فاصله سال‌های ۹-۱۹۹۸ مجموعه سخنرانی‌هایی در دانشگاه ادینبرگ با عنوان کلی «زیستن در عصر سکولار» ایراد کرد که بعدها در سه جلد

● دلیل اعطای جایزه به تیلور آن است که او به مدت تقریباً پنجاه سال معتقد بوده است تنها راه حل مسائلی نظیر خشونت و تعصب و تحجر بررسی توأمان ابعاد سکولار و دینی این مقولات است.

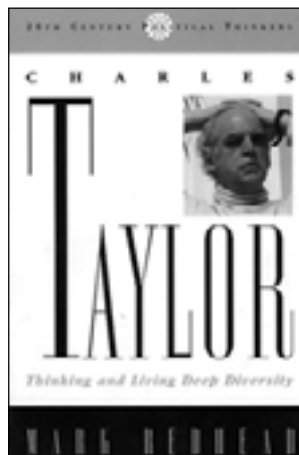
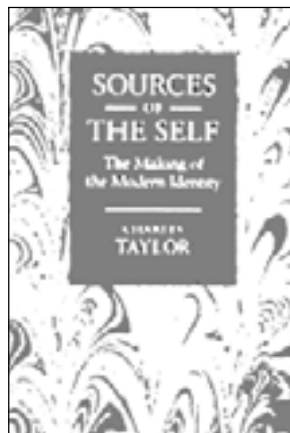


چارلز تیلور

کتاب به چاپ رسید. جلد سوم که به همت انتشارات دانشگاه هاروارد منتشر شد، مهم‌ترین دستاورد ادبی علمی دوران حیات تیلور و درواقع، حاکی از بررسی دقیق سکولاریزاسیون و دنیای مدرن به شمار می‌رود. در سطور پیشین کمابیش به برخی از آثار تیلور اشاره کردیم، کتابنامه چارلز تیلور به همراه گذری بر آثار و آرا او در کتاب فلسفه در عصر تکثرگرایی: فلسفه چارلز تیلور ویراستهٔ جیمز تولی [انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۹۴] آمده است. در میان آثار بسیار این فیلسوف بزرگ، به یکی از تأثیرگذارترین کتاب‌های او در چند دهه اخیر، در حوزه فلسفه اخلاق برخورد می‌کنیم: سرچشمه‌های خود (نفس): شکل‌گیری هویت مدرن (انتشارات دانشگاه هاروارد، کمبریج، ۱۹۸۹). تیلور در این کتاب از رابطه بین هویت و خیر دست‌کم به چهار شیوه سخن می‌گوید. برای درک بهتر موضع تیلور در این کتاب باید پیشینه فلسفی، به ویژه آثار او در مورد هگل، ویتگنشتاین، هایدگر و مرلوپونتی را در نظر داشت. او در این کتاب، حکایتی تاریخی از گسترش هویت مدرن در ارتباط با خیرهای اخلاقی و سرچشمه‌های آن‌ها بیان می‌کند. او از اخلاق خیرخواهانه مدرن و عدالتی جهانی سخن می‌گوید که روز به روز در غرب مقبولیت می‌یابد. او از جدایی روزافزون این اخلاق مدرن از منابع روشنگری و خدانگرازی که خود، آن را به وجود آورده‌اند بحث می‌کند. تیلور در کتاب خود از سه منبع نام می‌برد که مبنای موضع اخلاقی مدرن ما به شمار می‌روند، دو منبع از این سه، منحصراً تلفیق‌کننده و ناشی از بسط «خود» مدرن هستند. تیلور نظر به نظریه هایدگر درخصوص تاریخمندی وجود، بدون هیچ مجامله‌ای، بی‌پروا حکایت تاریخی را فی‌نفسه محملی برای معنا می‌داند. وی پس از یک دهه بحث درخصوص ماهیت دانش‌های بشری اظهار داشت که جهان‌بینی ناتورالیستی کاملاً نامعقول و غیرموجه است.

تیلور در سال ۱۹۸۵ اظهار داشت که در حال پژوهش بر روی تاریخی از خود مدرن است که به گونه‌ای

جدایی علم طبیعی و دین برای هر دو طرف زیان‌آور است،
اما این مسأله نیز درست است که گوش و چشم
فرهنگ انسان‌ها و علوم اجتماعی روز به روز
نسبت به معنویت کر و کور می‌شود.



موجه، ریشه‌های معنوی ناتورالیسم را تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ماهیت هویت مدرن ما را نسبت به تأیید و تصدیق این بعد اخلاقی بی‌میل می‌کند. تیلور در کتاب سرچشمه‌های خود، استادانه تاریخی از آرا و نظریات را ترسیم می‌کند که نشانگر ارتباطاتی قوی بین معنایی از هویت و تلقی فرد از خوبی است. او توضیح می‌دهد که چگونه اخلاقیات به مثابه عقل عملی (رویه مند) از سرچشمه‌های اخلاقی خود منزع می‌شوند و چشم‌اندازی روشن‌نگرانه به طبیعت بر عقل خود بنیاد و سرچشمه‌های اخلاق دینی تأثیر می‌گذارد. او در این فرایند بی‌اساس بودن رویکردهای فروکاهش‌گرایانه به تعریف «خود» را که بدون ارجاع به خیرهای اخلاقی‌ای که تلقی فرد را از جایگاه و هدف در جهان جهت می‌دهند، نشان می‌دهد. او پنهان کاری پارادوکسیکال منابع اخلاقی‌ای را که این دیدگاه‌ها به ناگزیر حامل آن هستند، آشکار می‌کند.

تیلور حتی پا از این هم فراتر می‌نهد و به توصیف و گسترش منابع اخلاقی مدرن و تلقی خودمقتدرانه از کرامت انسانی و معنایی از باطن و معنویت به عنوان محملی برای اخلاق می‌پردازد. او دو منبع برای تعهدات اخلاقی مدرن نام می‌برد: یکی، منابع دینی سنتی و دیگری منابع مدرنی که واجد خیرهای بنیادی و ذاتی هستند. تیلور از دو واژه خود و هویت استفاده می‌کند که جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و الهی‌دانان و فلاسفه هریک از آن‌ها را به شیوه‌ای تعریف کرده‌اند. اما کتاب او تحلیلی روانشناختی و یا جامعه‌شناختی از «خود» که مستلزم ادبیات و تعریفی کاملاً متفاوت از «خود» است، نیست. اصطلاحات دیگر مانند منابع خود و شکل‌گیری هویت مدرن، بدین معنا هستند که تیلور تبیینی علی از بسط و گسترش هویت مدرن ارائه می‌دهد. تیلور کتاب خود را در سه بخش تدوین کرده است. در آغاز، چهارچوبی فلسفی - اخلاقی ارائه می‌دهد. این چهارچوب ارزیابی اخلاقی را در کانون هویت انسانی قرار می‌دهد. اشخاص از طریق «ارزیابی‌های دقیق» درخصوص آن‌چه خوب هست در مقیاس کلی درکی از خود به دست می‌آورند و درمی‌یابند که چگونه این فهم و درک به حیات‌شان جهت می‌دهد. او کتاب خود را با ارزیابی وضعیت مدرن پایان می‌دهد:

اجماع در خصوص اخلاقیاتی نظیر حقوق بشر، میل به کاهش رنج، آرمان‌های آزادی، برابری و حق تعیین سرنوشت.

۲. فقدان منابع اخلاقی یا توافق بر خیرهای اصلی که آن اجماع را متزلزل می‌کند. تیلور بخش اعظمی از این کتاب را به بسط تاریخی سه موضوعی اختصاص داده است که بر هویت مدرن تأثیر گذارند. این سه عبارتند از: گرایش افراطی به درون (باطن)، تأیید زندگی عادی و مدنظر قرار دادن طبیعت به عنوان منبعی برای ارزیابی اخلاقی و هویت فردی.

تیلور با بررسی این سه موضوع نشان می‌دهد که چگونه مفهوم «خود» در خلال تاریخ غرب متحول شده است. هویت و خوبی در دوران مدرن درهم تنیده‌اند، اما تحولات عمده، ویژگی هر دوی آن‌ها را تغییر داده است. عقل خودبنیاد که ارزیابی‌های دقیق را به جهان ارتباط می‌دهد، به نظریه‌ای از عقل تغییر یافته که آن را شیوه صحیح تفکر در نظر می‌گیرد که با دنیای منظمی که می‌توان روی آن حساب کرد، بی‌ارتباط است. عقل فی‌نفسه تقسیم شده است. همان گونه که ماکس وبر می‌گوید: «عقل عملی موضوع خدایان و شیاطین شخصی فرد شده است. در دوران مدرن، لوگوس که برای دیدگاه‌های دینی پیش‌بینی نفس ضرورت داشت، دیگر نمی‌تواند نقش ایفا کند، اما باید آن را با سفر درونی انسان (سفر به باطن) ارتباط داد.»

تیلور سه گزینه برای بسط و گسترش منابع اخلاقی مدرن ذکر می‌کند:

۱. نبود یک مبنای الوهی مشخص

۲. قدرت و کرامت فرد انسان و

۳. طنین‌های معنادار درون خود (نفس). او جست‌وجو برای منابع اخلاقی را خاصه در حوزه معناداری تشویق می‌کند و بصیرت عمیق شخصی را با دیدگاه‌های مختلف نسبت به «خوب» که می‌توانند با منابع بیرونی ارتباط یابند تلفیق می‌کند؛ به عنوان مثال طبیعت به مثابه ندای درونی یا جریان زندگی. حال که ما فاقد اجماعی عام بر سر منابع اخلاقی هستیم، منابع اخلاقی تدوین شده برای دستیابی به بصیرت عمیق شخصی می‌تواند

اطمینان بخش و قانع کننده باشند.

به اعتقاد تیلور محمضه اخلاقی مدرن بسیار خطرناک است. او می‌گوید، شکاف بین منابع اخلاقی و طرز بیان آن‌ها را باید به منظور فراهم آوردن دلایل متقن برای اخلاق خیرخواهانه عام که به وفور (دست کم در میان مخاطبان تیلور) یافت می‌شود، پر کرد. تیلور بر آن است که بخشی از انسانیت ما را تمایل مدرنیته به رد و انکار آرمان‌ها و بنیادهای معنوی، انکار کرده است. بدون منابع عمیق‌تر اخلاقی، خیرخواهی مستلزم هزینه بالایی، هم در تعهد و هم به معنای اهمال در رسیدن به آرمان‌های والای آن است.

از سوی دیگر، ارتباط یک اخلاق خیرخواهانه با ایدئولوژی دینی یا ملی‌گرا، چه در قرون پیشین و چه در حال حاضر به ویرانی می‌انجامد. تیلور تأکید می‌کند که نمی‌توان از این مسأله اجتناب کرد؛ ما باید خطر خاموش شدن (سرکوبی) روح انسان را بپذیریم و از دگرسو، خطرات بالقوه ناشی از قدرت ایمان دینی (دین) را نیز پیش‌رو داریم.

کار تیلور کار مهمی است. او در پی یافتن پیشنهاد جدیدی در خصوص خیرهای اخلاقی و ارتباط آن‌ها با تلقی ما از «خود» است. او جسورانه این پروژه را دنبال می‌کند و اشتیاق او خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. او محور بحث در خصوص هویت و خیر (خوبی) را از طریق ناقلان آن در الهیات، فلسفه، فلسفه علم، ادبیات



چارلز تیلور

و هنرهای تجسمی پی می‌گیرد. بحث او که طیفی از افلاطون تا آگوستین از دکارت تا آدرنو و از کانت تا نیچه را دربرمی‌گیرد چنان خواننده را مجذوب می‌کند که گویی او به ماجرای ایده‌ها گوش می‌دهد و احساس می‌کند که هر دوره وی را به سوی خود می‌کشاند. در کتاب سرچشمه‌های خود تیلور به جای اظهار تأسف برای مدرنیته، از آن به نیکی یاد می‌کند و دریچه مبتکرانه‌ای به جست‌وجوی بیشتر برای منابع اخلاقی ارائه می‌دهد. تیلور درک و فهم خود را از منابع اخلاقی به شیوه دیگری از طریق پی‌گیری تاریخ خود تک‌گفتارانه محدود می‌کند. تیلور می‌داند که «جامعه از افراد تشکیل شده» و «معنای مشترک در نهادها و کنش‌های ما تثبیت شده‌اند» در عین حال، در کتاب خود تا اندازه‌ای رابطه خود را با ابعاد و جوانب مشترک (جمعی) خود تفسیرگری اخلاقی قطع کرده است.

اگرچه او به جوامع و اعمال اخلاقی اشاره می‌کند، اما منابع اخلاقی مدرنی که او خاطر نشان می‌کند، بر خود واحد جدا شده تأکید دارند. تیلور چنین تصور می‌کند که

توحید (خداپرستی) برای ارائه گزارشی دقیق از منابع اخلاقی ضروری است و این راه به این امکان مجال تحقق می‌دهد. او بر خود واحد تأکید می‌کند، اما در عین حال اصرار دارد که یک خود جدا شده، نگاهی ناصواب از عاملیت ارائه می‌کند، تیلور با این قضیه موافق است که خود در اجماع ساخته می‌شود (شکل می‌گیرد). اما اگر وی این مسأله را درک می‌کند. جای شگفتی است که این چنین انحصارگرایانه تأکید می‌کند که منابع اخلاقی مدرن ناشی از خود جدا شده (منزوی شده) [از جامعه] هستند؟!...

تیلور با تحلیلی دقیق، دانشی کامل و زبانی قدرتمند، آتشین و پرشور، بینشی جدید و محرز به ما می‌دهد که با آن درکی تازه و نوآیند جامع علوم انسانی از بسیاری مسائل جهانی پیدا می‌کنیم.